

غربت و بیگانگی در شعر صعالیک جاهلی*

دکتر رضا افخمی عقدا^۱

استادیار دانشگاه یزد

چکیده

جهان‌بینی بشر، در همه اعصار، شاهد تغییراتی بوده است. نظریه‌های علمی - فلسفی، واقعیت‌های داخلی و خارجی، وقایع سیاسی و... زمینه را برای این تغییرات و تفاوتها فراهم ساخته است. در دوران جاهلی نیز واقعیت‌های داخلی موجود در جامعه قبیله‌ای، زمینه را برای پذیرش عقیده‌ی مقابله با این جامعه مهیا کرد. محصول این مقابله، گریز و بیگانگی درونی، انکار آداب و رسوم اجتماعی، فاصله طبقاتی و تبعیض نژادی و عصیان در مقابل آن، غربت مکانی و دل بستن به آرمانهای بلند انسانی و به دیگر سخن، تلاش و امید برای اصلاح واقعیت‌های موجود در جامعه جاهلی است. شعر صعالیک دوران جاهلی، بیشتر تصویری از این آراء و اندیشه‌هاست و این گفتار عهده‌دار انعکاس پاره‌ای از این نظرگاه‌هاست.

کلیدواژه: شعر جاهلی، غربت و بیگانگی، صعالیک، آزادگی.

مقدمه

نظام قبیله‌ای در دوران جاهلی در معرض سه جریان شدید فاصله طبقاتی، تبعیض نژادی و پایبندی به آداب و رسوم سخت قبیله‌ای قرار داشت؛ این نظام بر افکار و اندیشه بعضی از شاعران دوران جاهلی تأثیری عمیق گذاشت، به گونه‌ای که منجر به تولد و رشد طایفه صعالیک^۱ در جامعه قبیله‌ای عرب شد. بدون شک، شعر این طایفه همانند دیگر شاعران جاهلی، ترسیم‌کننده صفحاتی از زندگی قبیله‌ای جامعه عربی است (الشایب، بی تا، ۶۱). با این تفاوت که شاعر صعلوک در برابر نظام قبیله‌ای، اقتصادی و اجتماعی که از حمایت او دست کشیده و در حق او کوتاهی کرده، قیام کرده است. (همان/۴۹)

پیامد توزیع ناعادلانه ثروت در میان افراد قبایل مختلف، ظهور دو طبقه ثروتمند و فقیر در نظام قبیله‌ای بود. این عامل با دو جریان اعتقادی و فکری مبتنی بر پایبندی عرب به آداب و رسوم قبیله‌ای و تبعیض نژادی^۲، مسائلی مانند رنگ پوست، نژاد و موقعیت اجتماعی را - که بخش عمده‌ای از آن به آزاد یا کنیز بودن مادر بستگی داشت - تعقیب می‌کرد. از واقعیت‌های دردآور جامعه جاهلی بود که اختیار و آزادی را از شاعر صعلوک سلب کرده، ناخواسته او را در دام عوامل درونی، اعتقادی و خارجی گرفتار می‌ساخت. این عوامل باعث شد که وی برای گریز از این واقعیت تلخ، به اعتراض و مقابله با این قوانین برخیزد و برای تحقق عدالت اجتماعی و توازن اقتصادی و به منظور مقابله با تبعیض نژادی و مقاومت در برابر آداب و رسوم قبیله، (عظوان، ۱۹۹۷، ۱۰) از قبیله و آداب و رسوم آن روی برتابد و برای گریز از فشارهای روحی و روانی، از جامعه فاصله گرفته، راه غربت را در پیش گیرد و نسبت به آداب و رسوم و اوضاع اجتماعی و اقتصادی جامعه خود بیگانه^۳ باشد. گرچه بعضی از آنها نیز قبیله را ترک نکردند ولی خصلت مبارزه، بیگانگی با آداب و رسوم جامعه را در زندگی آنها نمی‌توان نادیده گرفت.

به دیگر سخن، شاعر صعلوک اگرچه بسیاری از آداب و رسوم و قوانین مرسوم در جامعه را انکار می‌کند و به عصیان و سرکشی رو می‌آورد، اما این ویژگی حاصل فرار از خویشتن و پوچ‌گرایی شاعر نیست، بلکه با عوامل دیگری قرین و همراه است که عبارتند از:

الف: قوت اراده و اختیار

یکی از خصایص بارز ادب صعالیک، وجود افکار و اندیشه‌هایی است که جاودانگی این ادبیات و خالق آن در گرو آنهاست. شاعر صعلوک این اندیشه‌ها را در عمل نیکو و انسانی جستجو می‌کند:

«ذَرِينِي وَ نَفْسِي أُمَّ حَسَّانَ اَنْسِي

بِهَا قَبْلَ اَلَا اَمْلِكُ الْبَيْعَ مُشْتَرِي

اَحَادِيثَ تَبَقِي وَ الْفَتَى غَيْرُ خَالِدٍ

اِذَا هُوَ اَمْسَى هَامَةً تَحْتَ صَيَّرٍ»^۴

(عروة بن الورد، ۱۹۹۴، ۴۵)

وی برای دست‌یابی به این خصوصیت انسانی، با بسیاری از آداب و رسوم قبیله که قلب شاعر را آزرده می‌کند، به مقابله برمی‌خیزد به گونه‌ای که از جامعه روی بر می‌تابد و غربت، تنهایی و آوارگی را مایه آرامش خود می‌داند و آن را، راه رسیدن به سربلندی، تعالی، عظمت و عزت می‌داند.

«يَرَى الْوَحْشَةَ الْاَنْسَى الْاَنْسَى وَ يَهْتَدِي

بِحَيْثُ اَهْتَدَتْ اُمُّ النُّجُومِ الشُّوَابِكِ»^۵

(شیخو، بی تا، ۱۷/۱)

و اگر گاهی او در میان قوم خود زندگی می‌کند و از غربت می‌پرهیزد، قلب او خسته و مجروح از اوضاع و احوال جامعه است و برای التیام آلام خود از آداب و رسوم آن فاصله می‌گیرد تا بدان جا که گوش قلبش در برابر انتقاد و سرزنش قومش ناشنواست. (رومیة، ۱۹۹۶،

(۲۵۶)

«أَفْلَى عَلَيَّ اَللُّؤْمُ يَا بِنْتَهُ مُنْذَرٍ

وَ نَامِي فَاِنْ لَمْ تَشْتَهِي النَّوْمَ فَاَسْهَرِي»^۶

(عروة بن الورد، ۱۹۹۴، ۴۵)

بدون شک اولین واکنش شاعر صعلوک به اوضاع اجتماعی، گریز است. وی برخلاف بعضی از شاعران معاصر، مخصوصاً پیروان مکتب رومانتیک که بعضی از رفتار آنها، رفتاری

ناخودآگاه است و به نوعی با غم و ناراحتی روحی ارتباط دارد و به اصطلاح «نوستالژی» (شریفیان، تیموری، ۱۳۸۵، ۳۴) تعبیر می‌شود، از جدایی‌آشنایان، و یا به تعبیری، ترک انسانها و یا جامعه‌ای که در آن خیر و نیکی نمی‌بیند، شکوه و گلایه ندارد و با اختیار و اراده‌ای قوی، بدون هرگونه شور و اشتیاق به چنین مردم و جامعه‌ای، از آن روی بر می‌تابد:

«وَلَا أَقُولُ إِذَا مَا خَلَّةٌ صَرَمَتْ

يَا وَيْحَ نَفْسِي مِنْ شَوْقٍ وَاشْفَاقٍ»^۷

(المفضل الضبي، ۱۹۲۰، ۱۱)

گریز شاعر از واقعیت موجود نه تنها منجر به شکوه و گلایه او نمی‌شود بلکه او به درون خود باز می‌گردد و از منفی‌گرایی و پوچ‌گرایی پرهیز می‌کند و گریه را در مقابل مردمانی نادان، متعصب، بخیل، ترسو و بی‌اراده که از آنها بریده و به آنها اعتمادی ندارد، راهکار مناسبی نمی‌داند. زیرا اندیشه و درون شاعر بیشتر متوجه آرمانهای بلند انسانی و مردان واقعی است که برای تحقق این آرمانها تلاش کرده‌اند و شاعر اکنون آنها را از دست داده است و دربند جامعه‌ای است که سرزنش، استهزاء و ملامت، از درون، او را به آتش می‌کشد و در صدد ختنی کردن مقاومت و عکس‌العمل شاعر در برابر آداب و رسوم رایج در آن است.

«لَكِنَّمَا عَوْلِي أَنْ كُنْتُ ذَا عَوْلٍ

عَلَى بَصِيرٍ يَكْسِبُ الْحَمْدَ سَبَاقِ

سَبَاقِ غَايَاتِ مَجْدٍ فِي عَشِيرَتِهِ

مُرْجِعِ الصَّوْتِ هَدًى بَيْنَ أَرْفَاقِ

حَمَالِ الْوَيْةِ شَهَادِ انْدِيَةِ

قَوَالِ مُحْكَمَةٍ جَوَابِ آفَاقِ

... عَاذَلْتَنِي أَنْ بَعْضَ اللَّوْمِ مَعْفَةٌ

وَهَلْ مَتَاعٌ وَإِنْ أَبْقَيْتَهُ بَاقِ

إِنِّي زَعِيمٌ لئن لَمْ تَتْرَكُوا عَذْلِي

أَنْ يَسْأَلَ الْحَيُّ عَنِّي أَهْلَ آفَاقِ

أَنْ يَسْأَلَ الْقَوْمَ عَنِّي أَهْلَ مَعْرِفَةٍ

فَلَا يُخْبِرُهُمْ عَنِ ثَابِتٍ لَاقٍ»^۱

(همان، ۱۸-۱۳)

شاعر علاوه بر اظهار خشم و غضب و مقاومت در برابر جامعه- غربت درونی و ذاتی (رومیة، ۱۹۹۶، ۲۵۸)- و ترک آن- غربت مکانی- چاره‌اندیشی می‌کند و با تکیه بر قلبی استوار، قوی، شجاع و اراده‌ای آهنین، (همان، ۲۵۸) برای تحقق آرمانهای انسانی و مقابله با آداب و رسوم و یا اوضاع اقتصادی و اجتماعی رایج در جامعه قبیله‌ای اندیشه و تلاش می‌کند و با عزم و اراده‌ای قوی با فقر و گرسنگی به ستیز بر می‌خیزد و از چاپلوسی اغنیاء سرباز می‌زند، از سرنوشت و عاقبت مذموم واهمه دارد. کسب ثروت را وسیله رفاه و آسایش خود نمی‌داند و از نامردمان روی بر می‌تابد. با صبر و بردباری مأنوس و از ترس گریزان است.

«أَدِيمُ مِطَالَ الْجُوعِ حَتَّى أَمِيتَهُ

وَ أَضْرِبُ عَنْهُ الذِّكْرَ صَفْحًا فَأَذْهَلُ

وَ أَسْتَفُّ تُرْبَ الْأَرْضِ كَيْلَا يَرَى لَه

عَلَيَّ مِنَ الطَّلُولِ امْرُؤٌ مُتَطَوَّلُ

وَلَوْلَا اجْتِنَابُ الذَّمِّ لَمْ يُلْفَ مَشْرَبٌ

يُعَاشُ بِهِ إِلَّا لَدَى وَ مَا كَلُّ

وَ لَكِنَّ نَفْسًا مُرَّةً لَا تُقِيمُ بِي

عَلَيَّ الذَّمِّ إِلَّا رِيثِمًا اتَّحَوَّلُ

وَ أَطْوَى عَلَيَّ الْخُمَصِ الْحَوَايَا كَمَا انْطَوَتْ

خَيْوُطَةُ مَارِيٍّ تَغَارُ وَ تُفْتَلُ

وَ أَغْدُو عَلَيَّ الْقَوَاتِ الزَّهِيدِ كَمَا غَدَا

أَزَلُّ تَهَادَاهِ التَّنَائِفُ أَطْحَلُ

۰۰۰ وَأَعْدِمُ أَحْيَاناً وَأَغْنِي وَأَنَا

يُنَالُ الْغَنَى ذَوَالْبُعْدَةِ الْمَتَبَدِّلُ

فَلَا جَزَعٌ مِنْ خُلَّةٍ مُتَكَشِّفٌ

وَلَا مَرِحٌ تَحْتَ الْغَنَى أَتَخَيَّلُ

وَلَا تَزْدَهِي الْأَجْهَالُ حَلْمِي وَلَا أَرَى

سَوْوَلًا بِأَعْقَابِ الْأَحَادِيثِ أَمَلٌ»^۱

(الشنفری، ۱۹۹۱، ۶۹-۶۲)

اکنون شایسته است برای تأکید هرچه بیشتر بر عزم و اراده قوی شاعر صعلوک به یکی از مناظر جنگ شنفری که با عناصری ناهمگون و متناقض پیوند می‌خورد، نگاهی گذرا داشته باشیم.

جنگ در شبی بسیار سرد و منحوس رخ می‌دهد که برای گریز از سرمای مرگ آسا چاره‌ای جز سوزاندن کمان و تیرهای آن نیست و یاورانی چون گرسنگی شدید و ترس زیاد، شاعر را همراهی می‌کنند و از همه عجیب‌تر شخصیت شاعر با عناصری چون گرگ، فرعل (بچه کفتار) و جن پیوند می‌خورد و به آنها تشبیه می‌شود. در منظره چنین جنگی، صعلوک از طرفی برای به اوج رساندن حیرت و اضطراب، حالت عناصر محسوس و مادی- تصویر گرگ، فرعل (بچه کفتار) و - را با حالت درونی- ترس و اضطراب- پیوند می‌دهد و از سوی دیگر، صبر، بردباری، قدرت، شجاعت، عزم و اراده قوی، اعتماد به نفس و برتری شاعر بر دیگران را گوشزد می‌کند (رومیه، ۱۹۹۶، ۲۶۰)- دو خصوصیت اخیر در تصویر جن نمود پیدا می‌کند- که با پرهیز از یأس و نومییدی، شکوه و گلایه، منفی‌گرایی، اعتقاد به بیهوده‌گرایی و عبث بودن زندگی، دل به اصلاح وضعیت آن بسته است و مصمم است که از هیچ تلاشی در این راه دریغ نرزد.

«وَلَيْلَةٌ نَحْسٌ يَصْطَلِي الْقَوْسَ رَبُّهَا

وَأَنْبُلُهُ اللَّاتِي بِهَا يَتَبَيَّلُ

دَعَسْتُ عَلَى غَطَشٍ وَ بَطَشٍ وَ صُحْبَتِي
 سَعَاژُ وَ ارزِيژُ وَ وَجَرُ وَ أَفْكَلُ
 وَ أَصْبَحَ عَنِي بِالْغَمِصَاءِ جَالِسًا
 فَرِيقَانِ: مَسْؤُولٌ وَ آخِرُ يُسْأَلُ
 فَقَالُوا: لَقَدْ هَمَّرْتَ بَلِيلَ كَلَابِنَا
 فَقُلْنَا: أَذْنَبُ عَسَّ أَمْ عَسَّ فُرْعُلُ
 فَلَمْ يَكِ الْإِنْبَاءُ ثُمَّ هُوَ مِتَّ
 فَبَانَ يَكُ مِنْ جَنِّ لَأَبْرَحَ طَارِقًا
 وَ إِنْ يَكُ إِنْسًا مَا كَهَا الْإِنْسُ تَفْعَلُ»^۱

(الشنفری، ۱۹۹۱، ۷۱-۶۹)

ب: آزادگی

با مختصر توضیحی که دربارهٔ ادب صعالیک ارائه شد، این سؤال پیش می‌آید که: چرا شاعر صعلوک با وجود دارا بودن عزم و اراده‌ای قوی و بیگانه نبودن با خویشتن خویش، سفر را بر حضر مقدم می‌دارد و بیابان را وطن و حیوانات وحشی را هم‌نوع خود می‌داند؟ بدون شک، قدرت، شجاعت و اتکاء شاعر صعلوک بر نفس و اراده‌ای قوی، ناشی از قساوت قلب او نیست. نه تنها قلب شاعر آکنده از شفقت، مهربانی، دلسوزی، رأفت و دوستی است، بلکه دردی جانسوز که از زخمی انسانی و عمیق نشأت می‌گیرد، او را می‌آزارد. شاعر، آزاده و مرشدی است که جامعه را به بیداری و گریز از غفلت دعوت می‌کند، وی از غفلت قوم خود که باعث غربت و بیگانگی او با آنها شده، رنج می‌برد و بر این باور است که: زمان آن رسیده است تا جامعه از جهالت و خواب غفلت بیدار شود (رومیة، ۲۶۳/۱۹۹۶، ۲۶۲) وی شب را مهتابی و مرکب‌ها را برای چنین تحول و جهشی آماده می‌بیند و اعتقاد دارد جای

هیچ عذر و بهانه‌ای برای قومش باقی نمانده است تا خود را از دام تبعیض نژادی و دیگر نامردمی‌ها برهانند. به دیگر سخن، شاعر بر واقعیت‌های دردآور موجود در جامعه سخت معترض است و به نوعی درصدد بیدارسازی همت‌ها و اراده‌های خفته است. او سیاهی شب را که رمز ظلمت و تباهی است و بر زندگی جامعه قبیله‌ای او پرده انداخته، مشاهده می‌کند و برای مقابله با این جهالت، از نور مهتاب که رمز نور عقل، است کمک می‌جوید و تلاش می‌کند جامعه را با این قدرت فطری (همان/۲۶۳) و الهی به خصال نیکو و مسیر شایسته رهبری کند. او آنها را دعوت می‌کند تا از این نور بهره گیرند؛ اما تمام تلاش وی در دل آن ظلمت و تباهی که بر جامعه پرده افکنده، ناکام و بی نتیجه می‌ماند و در عوض جامعه په پاس خدماتش، او را به سخره می‌گیرد. اینک شاعر راهی جز مهاجرت برای رهایی از ظلمت و تباهی ندارد و با استمداد از نور عقل راه غربت را در پیش می‌گیرد.

«اقیموا بنی اُمّی صُدُورَ مَطِیْکُم

فَأَنبِیَ الِی قَوْمِ سِوَاکُم لِأَمِیْلُ

فَقَدَّ حُمَّتِ الْحَاجَاتُ وَاللَّیْلُ مُقْمَرٌ

وَشُدَّتْ لَطِیَّاتِ مَطَايَا وَأَرْحُلُ»^{۱۱}

(الشنفری، ۱۹۹۱، ۵۸)

از آن رو که قدرت عقل چون چراغی راهگشای شاعر صعلوک است و او را از لغزش حفظ می‌کند، یقین دارد که زمین برای آزادمردان گسترده و لایتناهی است و با قدرت عقل، سعی و تلاش می‌توان از تباهی و ظلمتی که چون شب سیاه بر جامعه سایه افکنده است، رهایی جست و از اذیت و آزار دیدن و آزار رساندن و از بغض و کینه پرهیزکرد (رومیة، ۱۹۹۶، ۲۶۴) و با افتخار و آزاد منشی با سرود آزادی (مروة، ۱۹۹۰، ۱۵۳) آزادمردان را ندا می‌دهد:

«وَفِی الْأَرْضِ مَنَآیَ لِلْکَرِیْمِ عَنِ الْأَدَى

وَفِیْهَا لِمَنْ خَافَ الْقَلْبِ مُتَعَزِّلٌ

لَعْمَرِكُ مَا بِالْأَرْضِ ضَيْقٌ عَلَيَّ أَمْرِي

سَرَى رَاغِبًا أَوْ رَاهِبًا وَهُوَ يَعْقِلُ»^{۱۲}

(الشنفری، ۱۹۹۱م، ۵۸-۵۹)

و بدین دلیل است که شاعر صعلوک خود را در زمرة صالحین و نیکوکاران به شمار می‌آورد:

«تَقُولُ: لَكَ الْوَيْلَاتُ هَلْ أَنْتَ تَارِكٌ

ضُبُوءٌ بِرَجْلِ تَسَارَةٍ، وَبِمَنْسِرٍ

و مُسْتَثَبْتٌ فِي مَالِكِ، الْعَامِ؟ أَنْتَى

أَرَاكَ عَلَيَّ أَقْتَادِ صَرْمَاءَ، مُذَكِّرٍ

فَجُوعٍ لِأَهْلِ الصَّالِحِينَ، مَرَلَةٍ

مَخُوفٍ رَدَاهَا أَنْ تُصَيِّكَ، فَاحْذِرِ»^{۱۳}

(عروة بن الورد، ۱۹۹۴، ۴۸-۴۷)

صعلوک آزاده و نیکوکار می‌اندیشد تا با الهام از نیروی عاقله‌اش، جامعه انسانی را که آکنده از ظلم و ستم، تبعیض، بغض و کینه است، آزاد کند. او برای رشد و تعالی و پرهیز از هرگونه کینه، در جامعه‌ای دیگر ساکن می‌شود و اقوامی دیگر را بر می‌گزیند. زیرا او در جامعه بشری ارزشهای انسانی را تباه می‌بیند و روحیه همکاری، گذشت، عدم مؤاخذه، اتحاد، شجاعت، عزت و سربلندی و رازداری را در جامع حیوانی می‌بیند. به دیگر سخن، وی در جستجوی جامعه‌ای است که بر اصول انسانی استوار (حسون الراوی، ۱۹۸۹، ۷۱) و برای تربیت و پرورش افراد نمونه و ایده‌آل مناسب باشد. (همان، ۲۳)

«وَلِي دُونَكُمْ أَهْلُونَ: سَيْدٌ عَمَلَسٌ

وَأَرْقَطُ زُهْلُولٌ وَعَرَفَاءُ جِيَالُ

هُمُ الْأَهْلُ، لَامَسْتَوْدَعُ السَّرِّ ذَائِعٌ

لَدَيْهِمْ، وَ لَا الْجَانِي بِمَا جَرَّ يُخَذَلُ

وَكُلُّ أَبِي بَاسِلٍ غَيْرَ اُنْتَى

اِذَا عَرَضَتْ اُولَى الطَّرَائِدِ اَبْسَلُ»^{۱۴}

(الشنفری، ۱۹۹۱، ۵۹)

از دیگر خصایض بارز صعلوک آزاده، دست یابی به جاودانگی است. او در این اندیشه است که چون آزادمردان بمیرد. از این رو حریصانه مرگ شرافتمندانه را آرزو می‌کند. (رومیة،

۱۹۹۶، ۲۲۸)

« وَ اَجْمَلُ مَوْتِ الْمَرْءِ اِذَا كَانَ مَيِّتًا

- وَ لَا بُدَّ يَوْمًا مَوْتَهُ - وَ هُوَ صَابِرٌ»^{۱۵}

(شیخو، بی تا، ۱۷۸)

به عبارت دیگر، وی نه تنها مرگ را خوار و زیون می‌داند بلکه می‌کوشد تا با اعمال نیکو و شایسته‌ای که نام او را جاودان می‌سازد، به نوعی بر فنا و نیستی چیره آید.

« اَقْلَى عَلَيَّ اللُّؤْمُ، يَا بِنْتَ مُنْذِرًا

وَ نَامِي، وَ اِنْ لَمْ تَشْتَهِي النُّوْمَ، فَاسْهَرِي!

ذَرِينِي وَ نَفْسِي، اُمَّ حَسَّانَ، اُنْتَى

بِهَا، قَبْلَ اَنْ لَا اَمْلِكَ الْبَيْعَ، مُشْتَرِي

اَخَادِيثَ تَبَقِّي، وَ الْفَتَى غَيْرُ خَالِدٍ

اِذَا هُوَ اَمْسَى هَامَةً فَوْقَ صَيِّرٍ»^{۱۶}

(عروة بن الورد، ۱۹۹۴، ۴۵)

ج: تلاش، مقاومت و پایداری

چنانکه گذشت، در حقیقت شاعر صعلوک با واقعیت جامعه‌اش ناسازگار است. او از نور عقل برای مقابله و اصلاح این واقعیت دردآور الهام می‌گیرد و برای رسیدن به آرمانهای منطقی و ایده‌آل، تلاش و پایداری را به خدمت می‌گیرد و این دو را مکمل همدیگر می‌داند.

«إِذَا الْمَرْءُ لَمْ يَحْتَلْ، وَقَدْ جَدَّ جِدُّهُ

أَضَاعَ، وَقَاسَى أَمْرَهُ، وَهُوَ مُدْبِرٌ»^{۱۷}

(شیخو، بی‌تا، ۱۶۱)

از جمله واقعیت‌های دردآور جامعه جاهلی فقر است که شاعر صعلوک را می‌آزارد وی آن را مرگ واقعی می‌بیند (مرو، ۱۹۹۰م، ۸۳) که انسان را به ذلت و خواری و تباهی می‌کشاند و از ارزش‌های متعالی انسانی باز می‌دارد:

«الْمَالُ فِيهِ مَهَابَةٌ وَتَحَلَّةٌ

وَ الْفَقْرُ فِيهِ مَذَلَّةٌ وَ فُضُوحٌ»^{۱۸}

(عروة بن الورد، ۱۹۹۴، ۲۸)

او برای مقابله با این پدیده شوم که ضعف، ذلت، زشتی، تباهی، نقصان، حقارت و هتک حرمت به دنبال دارد، چاره اندیشی می‌کند و یکی از راه‌های نجات انسان را از این بلای خانمانسوز، سعی و کوشش می‌داند تا روح انسانیت در جامعه بشری زنده، پویا و جاودان باقی بماند.

«دَعَيْتَنِي لِلْغِنَى أَسْعَى فِائِي

رَأَيْتُ النَّاسَ شَرُّهُمْ الْفَقِيرُ

وَ أَعْدَهُمْ وَ أَهْوَنُهُمْ عَلَيْهِمْ

وَ إِنْ أَمَسَى لَهُ حَسَبٌ وَ خَيْرُ

وَ يُقْصِيهِ النَّدَى وَ تَزْدْرِيهِ

حَلِيلَتُهُ، وَ يَنْهَرُهُ الصَّغِيرُ

وَ يُلْفِي ذُو الْغِنَى وَ لَهُ جَلَالٌ

يَكَادُ فُوَادُ صَاحِبِهِ يَطِيرُ

قَلِيلٌ ذَنْبُهُ وَ الذَّنْبُ جِمٌّ

وَ لَكِنِ لِلْغِنَى رَبٌّ غَفُورٌ»^{۱۹}

(عروة، ۱۹۹۴، ۶۳)

به دیگر اعتبار، روحیه شاعر صعلوک با راحت طلبی، تن پروری، عشرت طلبی، آرامش جویی و عدم احساس مسئولیت ناسازگار است. به عقیده او، انسانهایی که این ویژگی‌ها را دارند از صفات انسانی به دور بوده و سزاوار لعن و نفرین هستند:

«لَحَى اللهُ صُـلُوكَا، إِذَا جَنَّ لَيْلُهُ

مُصَافِي الْمُشَاشِ، أَلْفَا كُلَّ مَجْزِرٍ

يَعْدُ الْغَنَى مِنْ دَهْرِهِ كُلَّ لَيْلَةٍ

أَصَابَ قِرَاهَا، مِنْ صَدِيقٍ مُسِرِّ

يَنَامُ عِشَاءً، ثُمَّ يُصْبِحُ نَاعِسًا

يَحْتُ الْحَصَى عَنِ جَنْبِهِ الْمُتَعَفِّرِ

قَلِيلُ التَّمَاسِ الزَّادِ، أَلَا لِنَفْسِهِ

إِذَا هُوَ أَضْحَى كَالْعَرِيشِ الْمَجْوَرِّ

يُعِينُ نِسَاءَ الْحَيِّ، مَا يَسْتَعْنَهُ

فَيَمْسِي طَلِيحًا كَالْبَعِيرِ الْمُحْسَرِّ»^{۲۰}

(همان، ۵۰-۴۹)

تلاش، کوشش و پایداری، شاعر صعلوک را بر آن می‌دارد که برای احقاق حقوق از دست رفته هم‌نوع خود، در جامعه جاهلی، به جنگ که اصل اساسی زندگی جاهلی است روی آورد (رومیة، ۱۹۹۶م/۳۱۴) و قلبی شجاع، شمشیری برآق و برآن و کمانی بزرگ و محکم که یاوران همیشگی او هستند، به خدمت گیرد:

«وَأَنَّى كَفَانِي فَقَدْ مَنْ لَيْسَ جَازِيًا

بِحُسْنِي، وَلَا فَي قُرْبِهِ مُتَعَلِّلُ

ثَلَاثَةَ أَصْحَابٍ: فُؤَادٌ مُشَيِّعٌ

وَأَبْيَضُ إِصْلِيَّتٍ، وَصَفْرَاءُ عَيْطَلُ»^{۲۱}

(الشنفری، ۶۰، ۱۹۹۱)

از این رو، وی لحظه‌ای شمشیر را که رمز قدرت (رومیة، ۱۹۹۶، ۳۳۰) است، رها نمی‌کند:

«فَلَا يَبْعَدَنَّ الشَّنْفَرَى، وَ سِلَاحَهُ

الْحَدِيدُ، وَ شَدَّ خَطْوَهُ مُتَوَاتِرٌ»^{۲۲}

(شیخو، بی‌تا، ۱۸/۱)

و شاید، به این دلیل است که معمولاً شمشیر صعلوک با صفاتی چون، «بیض»، «البریق»، «اللهیب» و «الضوع» وصف می‌شود، زیرا که این اوصاف نور قدرت را تداعی می‌کنند (رومیة، ۱۹۹۶/۳۳۰) که در بستر نور عقل و قلب شجاع روشنگر زوایای مختلف راه زندگی انسانها است تا با تکیه بر آن در مسیر زندگی حرکت کنند و راه پایداری و مقاومت در برابر روزگار را بشناسند.

تکیه شاعر صعلوک بر عقل، قلب شجاع، قدرت بازو بدین معنا نیست که او آنها را در جنگ و به قصد خونریزی به خدمت می‌گیرد. وی برای تحقق آرمانهای ایده‌آل و انسانی تلاش می‌کند. او نه فقط وارث ارزشهای ارزنده انسانی است، بلکه سازنده آن نیز هست (همان، ۳۴۰) و از این جهت، قوس و کمان که رمز ارزشها و اصول ایده‌آل انسانی است، دیگر یاور همیشگی اوست و اگر گاهی صدای آن را به آه و ناله زن فرزند از دست داده تشبیه می‌کند، به نزاع و مشاجره نفس اماره و لوامة خویشتن اشاره می‌کند (همان/۳۴۳) که از طرفی نفس اماره، او را به سرباز زدن از ارزشهای انسانی و استفاده از شجاعت قلب و قدرت عقل و بازو برای رسیدن به مال، مقام و ریاست دعوت می‌کند و از سویی دیگر نفس لوامة، او را از امور بی‌ارزش دنیا باز می‌دارد و به ارزشهای متعالی انسانی فرا می‌خواند:

« إِذَا زَلَّ عَنْهَا السَّهْمُ، حَنْتَ كَانَهَا

مُرَرَّةً، تَكَلَى، تَرِنٌ وَ تُعُولُ»^{۲۳}

(الشنفری، ۱۹۹۱، ۶۰)

اکنون لحظه‌ای بسیار حساس است، ذات و جوهر درونی مردان در کوره آزمایش گذاخته می‌شود تا کسانی که راحت‌طلبی، تن‌پروری و برق‌طلا، وسوسه مقام و ریاست آنها را

می‌فریبید، از مردانی که بر نفس اماره فایق می‌آیند و در راه ارزشهای انسانی فداکاری می‌کنند و برای رسیدن به آرمانهای انسانی بهای سنگینی می‌پردازند و شاعر صععلوک از جمله آنهاست، از همدیگر شناخته شوند.

«وَلَوْلَا اجْتِنَابُ الذَّامِّ، لَمْ يُلَفِّ مَشْرِبُزْ

يُعَاشُ بِهِ، إِلَّا لَدَى، وَ مَاكُلُ

وَلَكِنْ نَفْسًا مُرَّةً لَا تَقِيمُ بِي

عَلَى الضَّيْمِ، إِلَّا رَيْثَمَا اتَّحَوَّلُ»^{۲۴}

(همان، ۶۳)

آزادمردان و مردان حقیقی یقین دارند که برای پاسداشت ارزشهای انسانی و توسعه آن، نه تنها باید مال و ثروت خود را در این راه فدا کنند بلکه باید از جان نیز بگذرند و بر این ایده، صععلوک هموعان خود را صاحبان و یا شریکان واقعی ثروتش می‌داند و دوستدار مرگ رنگین در راه آرمانهای انسانیت است.

«وَلَكِنْ صُعْلُوكًا صَفِيحَةً وَجِهَهُ

كَضَوْءِ شَهَابِ الْقَابِسِ الْمُتَنَوِّرِ

مُطَلًّا عَلَى أَعْدَائِهِ، يَزْجُرُونَهُ

بِسَاحَتِهِمْ زَجَرَ الْمَيْحِ الْمَشْهَرِ

فَذَلِكِ، إِنْ يَلِيقُ الْمَنِيَّةَ، يَلْقَاهَا

حَمِيدًا، وَإِنْ يَسْتَعْنِ يَوْمًا فَأَجْدِرُ»^{۲۵}

(عروة بن الورد، ۱۹۹۴، ۵۱-۵۲)

د: ایثار و از خودگذشتگی

چنانکه اشاره شد صععلوک، قلب شجاع و قدرت بازوانی قوی را در جنگ برای خونریزی به کار نمی‌گیرد. جنگ وسیله‌ای برای تحقق آرمانهای انسانی است و بدین جهت منظره جنگ او آکنده از روح انسانیت است (مروة، ۱۹۹۰، ۸۴) او ایثارگری است که نجات انسان از فقر،

گرسنگی و مرگ را مقدم بر آرامش و آسایش خود می‌داند؛ او به جنگ رو می‌آورد تا داد انسانهای ستمدیده و مظلوم را از ستمگران، شکم پروران و بخیلانی که از رحم و مروت و انسانیت بویی نبرده و درد گرسنگی و فقر را نچشیده‌اند، بگیرد.

«ذَرِينِي أَطْوَفُ فِي الْبِلَادِ، لَعَلَّنِي

أَخْلِيكَ، أَوْ أَغْنِيكَ عَنِ سُوءِ مَحْضَرِ

فَإِنْ فَازَ سَهْمٌ لِلْمَنِيَةِ، لَمْ أَكُنْ

جَزُوعًا، وَ هَلْ عَنِ ذَاكَ مِنْ مَتَأَخَّرِ

وَ إِنْ فَازَ سَهْمِي، كَفَّكُمْ عَنِ مَقَاعِدِ

لَكُمْ، خَلْفَ أَدْبَارِ الْيُسُوتِ، وَ مَنْظَرِ»^{۲۶}

(همان، ۴۷-۴۶)

ایثار و از خودگذشتگی صعلوک به گونه‌ای است که مردم را شریک مال خود و مقدار زیادی از اموال خود را حق آنها می‌داند و خود به مقدار اندکی، برای نجات از مرگ بسنده می‌کند.

«أَنِّي امْرُؤٌ عَافِي أَنَائِي شَرَكَةَ

وَ أَنتَ امْرُؤٌ عَافِي أَنَائِكَ وَ أَحَدُ

أَتَهْزَأُ مِنْنِي أَنْ سَمِنْتَ وَ أَنْ تَرِي

بِوَجْهِ شُحُوبِ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ جَاهِدُ

أَقْسَمُ جُسْمِي فِي جُسُومِ كَثِيرَةٍ

وَ أَحْسُو قَرَّاحَ الْمَاءِ وَ الْمَاءُ بَارِدٌ»^{۲۷}

(همان، ۳۵-۳۴)

به اعتقاد او بخشش - و نه اندوختن مال - ثروتی است که باعث سیادت و سربلندی انسان می‌شود.

«مَا بِالْثَّرَاءِ يَسْوَدُ كُلُّ مَسْوَدٍ

مُثَرٍ، وَ لَكِنْ، بِالْفِعَالِ، يَسْوَدُ

فَإِذَا غَنِيَتْ فَنَاجَى نَيْلَهُ

من نائلی، و میسری معهود^{۲۸}

(همان، ۳۰)

شاعر صعلوک دل بستگی و توجه بسیار زیاد به مال و زاد و توشه زندگی را از صفات مذموم انسانهایی حریص و شکم پرور می‌داند که روح انسانیت در آنها کم رنگ شده و یا از میان رفته است. وی گذشت، احسان و بخشش را از صفات نیک انسانهایی بزرگوار می‌داند که چشم به آرمانهای بلند انسانیت دوخته‌اند و در حقیقت الگو و نمونه انسان واقعی هستند که شخصیت آنها چون تمثال ایثار در زندگی جاهلی خودنمایی می‌کند.

«وَإِنْ مَدَّتِ الْأَيْدِي إِلَى الزَّادِ، لَمْ أَكُنْ

بِأَعْجَلِهِمْ، إِذْ أَجْشَعُ الْقَوْمِ أَعْجَلُ

وَمَا ذَاكَ إِلَّا بَسْطَةٌ عَنِ تَفَضُّلٍ

عَلَيْهِمْ، وَكَانَ الْأَفْضَلُ الْمُتَفَضَّلُ»^{۲۹}

(الشنفری، ۱۹۹۱، ۶۰-۵۹)

احترام صعلوک به هم‌نوع، از سر خضوع و فروتنی است. بدین جهت وی از کرنش بیزار است و آن را نوعی ننگ و عار می‌داند.

گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

«وَإِذَا افْتَقَرْتُ فَلَنْ أَرَى مُتَخَشِّعًا

لِأَخِي غَنِيًّا، مَعْرُوفُهُ مَكْدُودُ»^{۳۰}

(عروة، ۱۹۹۴، ۳۱)

حرمت و عزت قائل شدن به هم‌نوعان و تواضع، از بن مایه‌های شخصیت صعلوک است که در خلال آن ایثار و از خودگذشتگی سایه می‌اندازد. به دیگر سخن، صعلوک حقیقی با چنین اندیشه‌ای زندگی می‌کند تا ارزشهای متعالی انسانی در جامعه تقویت و رشد کند.

«فَلَا أَتْرُكُ الْإِخْوَانَ، مَا عِشْتُ، لِلرَّدَى

كَمَا أَنَّه لَا يَتْرُكُ الْمَاءَ شَارِبُهُ

وَلَا يُسْتَضَامُ، الدَّهْرُ، جَارِي، وَلَا أَرَى

كَمَنْ بَاتَ تَسْرِي لِلصَّدِيقِ عَقَارِبُهُ

وَإِنْ جَارَتِي أَلَوْتُ رِيحَ بَيْتِهَا

تَغَافَلْتُ حَتَّى يُسْتَرَّ الْبَيْتَ جَانِبُهُ»^{۳۱}

(همان، ۲۱-۲۰)

نتیجه:

غربت شاعر صعلوک، غربتی برخاسته از درون شاعر است که در بسیاری از موارد به غربت مکانی هم منجر می‌شود. این سخن بدان معنا نیست که وی پوچ‌گرا و از نفس خود و جامعه‌اش بیگانه باشد. وی در مقابل گریز از جامعه چرخشی سه بعدی دارد. گریز و بیگانگی درونی، غربت مکانی و بازگشت به درون و دل بستن به اصلاح جامعه، و در نهایت تلاش و صبر و پایداری در این راه.

ادب صععالیک، به نوعی، تصویری از مقاومت و پایداری شاعر در مقابل جامعه‌ای است که در انانیت و منیت خود غرق شده است و شاعر صعلوک از این انانیت گریزان است و از جنبه خاکی انسان روی گردانیده، به جنبه معنوی گرایش دارد. او در راه تحقق عدالت، مساوات، راستی و... حرکت می‌کند و به نوعی تشنه زیبایی است و این عطش، به نوعی او را به مقاومت، پایداری، تحمل درد و رنجها و مقابله با نامردمی‌ها سوق می‌دهد تا شاعر با محدودیتهای خاکی و مادی که مانع رسیدن انسانها به زیبایی است به مبارزه برخیزد؛ زیرا او در اندیشه جامعه‌ای است که گامی هر چند کوتاه به سوی زیبایی و ارزشهای متعالی انسانی، به پیش بردارد و از جنبه خاکی و انانیت انسان روی برتابد.

عصیان، گریز و تمرد شاعر صعلوک، فقط نسبت به قوانین جامعه جاهلی و آداب و رسوم آن نیست، بلکه وی به نوعی بر سنن ادبی دوره جاهلی نیز عصیان می‌ورزد و از این رو، معمولاً شعر او برخلاف قصاید شاعران جاهلی، کوتاه، دارای وحدت موضوع، خالی از مدح، وصف اطلال و دمن، غزل و... است. همچنین مهاجرت و سفر شاعر به انگیزه مدح، صله، مقام، شکار و دیدار معشوق نیست، بلکه او برای احقاق حقوق از دست رفته انسانهایی که به

نوعی در جامعه جاهلی مورد ظلم واقع شده‌اند تلاش می‌کند و به این دلیل، در بعضی قصاید شاعران صعلوک منظره جنگ و جهاد هم به تصویر کشیده شده است. از آن رو که شعر صععلیک در بعضی از منظره‌ها و تصاویر، جنبه‌های انسانی را به تصویر می‌کشد، به نظر می‌رسد شعر آنها از این جنبه، از ادبیات قومی، محلی و حتی مربوط به طبقات معین و زمان معین پا را فراتر گذاشته است.

پی‌نوشت‌ها:

(۱) ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که در این گفتار، «صعلوک»، انسانی فقیر، غاصب، قاتل، مجرم و راهزن نیست (مروه، ۱۹۹۰، ۲۸) که با ایجاد وحشت، منحل امنیت و آرامش مردم باشد، بلکه سخن از جوانمردی توانمند (الحوفی، بی‌تا، ۳۰۵) و بخشنده‌ای ایشارگر، برتر از حاتم طائی (اصفهانی، ۱۴۰۷، ۷۳) و انسانی آرمان‌گراست که برای احقاق حقوق از دست رفته هم‌نوع خود تلاش می‌کند.

«أَلْعَلَّ انْطَلَقِي فِي الْبِلَادِ، وَ رَحَلْتِي
سَيِّدَ فُعْنِي، يَوْمًا، أَلِي رَبُّ هَجْمَةٍ
وَ شَدَى حِيَازِيمَ الْمَطِيَّةِ بِالرَّحْلِ
يُدَافِعُ عَنْهَا بِالْعُقُوقِ وَ بِالْبُخْلِ»

(شیخو، بی‌تا، ۲۵/۱)

امید دارم که ترک خانه و کاشانه و مهاجرت و آماده شدن برای حمله - محکم کردن زین بر پشت اسب - روزگاری مرا به صاحب شتران زیادی برساند که با بخل ورزیدن و ادا نکردن حقوق مردم، مال خود را حفظ می‌کند.

(۲) این سه عامل عمده (فاصله طبقاتی، تبعیض نژادی و پایبندی به آداب و رسوم سخت قبیله‌ای) سبب پیدایش سه گروه در بین صععلیک گردید: خلعاء (افرادی که به خاطر عملکردشان از جامعه و قبیله خود طرد شده و به جمع صععلیک پیوسته بودند)، مانند: حاجز الأزدی و أغربة (افرادی که به خاطر سیاهی رنگ پوست خود، مورد بی‌مهری قبیله قرار می‌گرفتند)، مانند: شفری و تأبٹ شرا و فقرا، مانند: عروة ابن الورد. (عطوان، ۱۹۸۸، ۵۶-۵۵)

(۳) غرض از اصطلاح غربت و بیگانگی در این مقاله با اصطلاح رایج روان‌شناسی «نوستالژی» (nostalgia) متفاوت است؛ زیرا نوستالژی رفتاری ناخودآگاه است که هرگاه فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه، توأم با نوعی حالت سکرآور شود،

دچار نوستالژی می‌شود. در زبان فارسی این واژه را غالباً به غم غربت و احساس غربت (Homesickness) و حسرت گذشته ترجمه کرده‌اند. (شریفیان، تیموری، ۱۳۸۵، ۳۴ و ۳۵) و همچنین با اصطلاح بیگانگی و گریز در شعر معاصر عرب نیز تفاوت دارد زیرا بیگانگی در واقع حالت انفصال و انفکاک و از هم گسیختگی روحی و فرار از واقعیت مادی خارجی یا فرار از خویشستن است. (رجایی، ۱۳۸۴، ۱۱۰)

۴) اُم حسان مرا به حال خود واگذار، زیرا قبل از این که مرگ به سراغم بیاید- قبل از اینکه نتوانم کالاهای مختلف را خرید و فروش کنم- خریدار نام نیکی که همیشه جاویدان می‌ماند، هستم؛ در حالی که هر انسانی فناپذیر است و در آن زمان که در گور جای گیرد، نابود می‌شود.

۵) صعلوک تنهایی و زندگی در بیابان را مایه انس و الفت می‌داند و به خوبی با بیابان آشنایی دارد همچنان که کهکشان راه خویس را می‌یابد.

۶) ای دختر مندر اینقدر مرا سرزنش نکن و بخواب و اگر میل به خواب نداری، بیهوده مرا سرزنش نکن و به بیان دیگر شب زنده‌داری کن.

۷) به هنگامی که دوستانی انسان نما از من روی بر می‌تابند، به خود نمی‌گویم که ای بر من، چقدر مشتاق دیدار آنهایم.

۸) اما اگر شیون و زاری کنم. گریه و ناله من برای از دست دادن انسانی دانا و باهوش است که در کار نیک از دیگران سبقت می‌گیرد تا برای همیشه در میان مردم ستایش شود.

- او در میان قومش در راه رسیدن به مجد و بزرگ‌منشی از دیگران سبقت می‌گیرد و در جمع دوستان خود از نعره کشان میدان نبرد است.

- پرچم‌دار جنگ، حاضر در محافل اجتماعی، اظهارکننده گفتار حکیمانه و دنیا دیده و دنیا گشته است.

- ای زن که مرا در راه بخشش مالم به هموعان و یا اختصاص زندگی برای رسیدن به آرمانهای بلند انسانی سرزنش می‌کنی بدون شک برخی از این نکوهش‌ها بی‌حرمتی است، زیرا مال انسان هرچند برای بقایش بکوشد، جاوید نمی‌ماند تا من از بخشش مال و عمرم برای رسیدن به بزرگ‌منشی صرف‌نظر کنم.

- من طلایه‌دار انسانهایی هستم که به آرمانهای بلند انسانی چشم دوخته‌اند. به جانم قسم: اگر شما از ملامت من دست برندارید، شما را ترک می‌کنم تا اینکه در سراسر دنیا از من سراغی بگیرید و خبری از من به دست نیاورید.

- اگر قوم و قبیله‌ام از سرزنش من دست برندارند، آنها را ترک می‌کنم تا اینکه آنها از اندیشمندان و نیکوکاران از من سراغ بگیرند و آنها هم خبری از من، که دز کارها ثابت قدم و با مشکلات متعدد دست و پنجه نرم می‌کنم، به ایشان نمی‌دهند.

۹) گرسنگی را امری ساده و معمولی تلقی و آن را تحمل می‌کنم تا بر آن پیروز شوم و پیرامون آن اندیشه نمی‌کنم تا آن را فراموش کنم.

- در بیابان گرد و خاک می‌خورم - برای رسیدن به رزق و روزی در بیابان تاخت و تاز می‌کنم - تا این که ثروتمند برای بخشش مالش بر من منت نهد.

- اگر برای پرهیز از ننگ و مذمت نبود، تمام غذاها و نوشیدنی‌های متنوع و مختلف در اختیار من بود.

- اما نفسی قوی که در مقابل ظلم ایستادگی می‌کند، مرا بر آن می‌دارد به محض این که ذلت و خواری را مشاهده کردم از آن دور شوم و به مقابله با آن برخیزم و لحظه‌ای آن را تحمل نکنم.

- من گرسنگی را تحمل می‌کنم و معده‌ام به خاطر گرسنگی در هم پیچیده و قوی شده است، همچنان که رشته‌های از هم گسیخته برای محکم کردن و ارتباط به یکدیگر محکم به هم بافته می‌شوند.

- صبح زود برای به دست آوردن لقمه نانی اندک حرکت می‌کنم، همچنان که گرگ لاغر اندام در بیابان‌های مختلف به دنبال غذا به راه می‌افتد.

- گاهی در زندگی نیازمند و زمانی بی‌نیاز می‌شوم. شکی نیست هر آن کس که همت متعالی داشته باشد و در مقابل حوادث و سختیهای روزگار مقاومت کند، به خواسته‌های خود می‌رسد.

- هرگاه نیازمند شوم، نزد مردم شکوه و گلابه نمی‌کنم و دست کمک به سوی آنها دراز نمی‌کنم و هرگاه ثروتمند شوم مال زیاد مرا به فساد و خوشگذرانی نمی‌کشاند.

- جهالت و هوا و هوس بر فکر و اندیشه من غالب نمی‌شوند و در گفته‌های مردم زیاد کنکاش نمی‌کنم و در میان آنها به سخن چینی نمی‌پردازم.

۱۰) و چه بسا شبی بسیار سرد و منحوس که کماندار از شدت سرما کمان و تیرهایش را برای گریز از سرمای مرگ آور می‌سوزاند.

- من در دل ظلمت و باران آن شب راه بیابان را در نور دیده‌ام در حالی که گرسنگی شدید، سرما و ترس و وحشت مرا همراهی می‌کردند.

- فردا روز، گروهی در منطقه غمیصاء درباره من گفتگو و از همدیگر سؤال می‌کردند.

- آنها می‌گفتند: دیشب سگهای ما چون خطر را احساس کرده بودند، دائماً پارس می‌کردند. پس با خود گفتیم: بدون شک گرگ و یا بچه کفتار به منطقه نزدیک شده است و قصد حمله به قبیله را دارد.

- آنها ماهیت آن موجود چابک را که در آن شب به آنها حمله کرده بود، نمی‌دانستند، از این رو، چون صدایی به گوش آنها رسیده و بلافاصله خاموش شده بود با خود می‌گفتند: مرغ سنگ خوار و یا عقابی است که ترسیده است.

- آن قوم در صبحگاهان وقتی آثار قتل و غارت را مشاهده کردند، گفتند: اگر آن غارتگر از جنیان باشد، شیخون فاجعه‌آمیزی بر ما زده است و اگر انسان بوده است چنین اعمالی را هیچ انسانی نمی‌تواند انجام دهد.

۱۱) قوم من، به پا خیزید و راه خود را در پیش گیرید. به صداقت و راستی شما ایمان ندارم و از این رو قصد دارم شما را ترک کنم و به دیگر اقوام پیوندم.

- شرایط برای دور شدن از این جامعه آماده و شب مهتابی و راهگشاست و برای برآوردن نیازها و رسیدن به اهداف متعالی و انسانی، مرکبها مجهز شده است- به عبارت دیگر شرایط مساعد و مناسب است.

۱۲) زمین برای آزادمردان به جهت دوری گزیدن از اذیت شدن گسترده است و در زمین برای کسی که از بغض و کینه حسودان و کینه‌توزان بترسد، عزلت گاه مناسب وجود دارد.

- به جانت سوگند می‌خورم زمین برای انسانی که در تحقق ارزشهای انسانی تلاش می‌کند و یا اینکه از زشتیها و نامردمی‌ها پرهیز می‌کند و بر قدرت عقل تکیه می‌زند، گسترده است.

۱۳) همسر شاعر به او می‌گوید: وای بر تو، من تعجب می‌کنم که چگونه کمین کردن با سپاهیان پیاده و سواره، برای حمله به دشمن را رها می‌کنی.

- آیا تو امسال، حافظ مال خود گشته‌ای؟ نه این طور نیست. من یقین دارم که بر پشت شتری چموش، قوی و بدخلق که دائم نر می‌زاید، سوار شده‌ای.

- این شتر انسان‌های نیکوکار را به گرفتاری و بدبختی می‌اندازد و مرتب سکندری می‌خورد. از این شتر پرهیز کن زیرا که سرانجام مسافرت با آن بسیار خطرناک است.

۱۴) مرا در عوض شما، اقوام و نزدیکانی دیگر است- زندگی با درندگان را بر همنشینی با شما ترجیح می‌دهم- که عبارتند از: گرگی قوی و تیزیای و پلنگی نرم تن و کفتاری بالغ.

- فقط آنها افراد خانواده من هستند. رازی که نزد آنها به امانت سپرده شود، پخش نمی‌شود و گنه‌کار بخاطر جرمی که مرتکب شده است بدون در نظر گرفتن عوامل مختلفی که مجرم را وادار به جرم می‌کند، سرزنش نمی‌شود.
- آن حیوانات همگی قوی و شجاع هستند، هرچند به وقت شکار، من از آن حیوانات قوی‌تر و شجاع‌تر هستم.
- (۱۵) از آن رو که انسان می‌میرد و چاره‌ای در برابر مرگ نیست، زیباترین مرگ آن است که انسان در برابر سختی‌های روزگار و دشمنان مقاومت کند- مانند آزاد مردان در زندگی شجاع و در مقابل سختی‌ها پایمرد باشد و از حوادث روزگار شکوه و گلایه نکند.
- (۱۶) ترجمه ایات پیشتر آمد.
- (۱۷) هرگاه انسان در زندگی برای اصلاح امور خود فکر و اندیشه نکند، هرچند بسیار تلاش کند، زندگی خود را تباه می‌کند و موفق نمی‌شود.
- (۱۸) مال و ثروت باعث هیبت و عظمت انسان و آرامش و راحتی او در زندگی است و فقر و درماندگی مایه ذلت و رسوایی است.
- (۱۹) ای زن، مرا به حال خود واگذار تا این که برای به دست آوردن مال و ثروت تلاش کنم زیرا بر این باورم که بدترین مردم فقرا هستند.
- بر این عقیده‌ام که ضعیف‌ترین و خوارترین انسانها فقرا هستند، هرچند که دارای اصل و نسب نیکو و سابقه درخشانی باشند.
- بر این باورم که مردم او را طرد می‌کنند، همسرش او را خوار می‌شمارد و فرزندش او را از خود می‌راند و بر او فریاد می‌زند.
- این در حالی است که مردم، ثروتمند را حرمت و عزت می‌نهند و او بدین دلیل از شادی در پوست خود نمی‌گنجد گو اینکه قلبش به پرواز در آمده است.
- هرچند گناهان ثروتمند زیاد باشد، اما به آن توجهی نمی‌شود زیرا که همواره برای توانگری، بزرگی بخشنده وجود دارد.
- (۲۰) خدا لعنت کند صعلوکی که به هنگام شب در کنار دیگهای غذا- استخوانهای پر از گوشت- و از کنار کشتارگاه گوسفندان و شتران دور نمی‌شود.
- آن صعلوک، در زندگی، مهمان شدن در خانه دوستانی که وضعیت مالی مناسبی دارند و او می‌تواند غذاهای متنوع آنها را میل کند، غنیمت می‌شمرد.

- چنین صعلوکی در ابتدای شب می خوابد و در صبحگاه با خواب آلودگی و ضعف بلند می شود. در حالی که گرد و خاک بدن خود را، که بر روی خاک خوابیده، از تن خود می زداید.
- او مال و ثروت زیاد و غذاهای متنوع را تنها برای خودش می خواهد و در نیم روز به مانند خیمه ای فروافتاده به زمین می افتد و استراحت می کند.

- هرگاه زنان قبیله از او کمک بخواهند، به آنها کمک می کند و بدین دلیل به مانند شتری که از زیادی کار، تاب و توانش را از دست داده است، خسته و در مانده می شود.

(۲۱) سه یاور و دوست همیشگی مرا در ترک کردن انسانی که ارزش کارهای نیک را نمی شناسد و ارتباط و نزدیکی با او مایه آرامش و راحتی نیست، کافی است که عبارتند از: قلبی شجاع و شمشیری تیز و برآن و کمان محکم و بلند.

(۲۲) خدا کند نام شغری برای همیشه جاوید باشد و حال آن که سلاح او شمشیر است و گامهایش قوی و پیوسته در حرکت است.

(۲۳) هرگاه تیر از آن کمان رها می شود، ناله می زند، گو اینکه زن فرزند از دست داده ای است که گاهی صدای خود را به گریه و شیون بالا می برد و گاه ناله می کند.

(۲۴) ترجمه ایات پیشتر گذشت.

(۲۵) و اما درود خدا بر صعلوکی باد که بسیار بشاش و خوشرو است و چهره او به مانند چهره کسی است که شعله آتشی را در دست گرفته و مدام در آن شعله می دمد.

- این صعلوک بر دشمنان خود تسلط کامل دارد، در حالی که دشمنانش از ترس، او را از اطراف خود می رانند، به مانند تیری که در قمار ارزشی ندارد و آن را به گوشه ای پرتاب می کنند.

- اگر صعلوک بخواهد مرگ را ملاقات کند، به استقبال مرگی نیکو و پسندیده (مرگ سرخ) می رود و اگر روزی از مال و ثروت بی نیاز شود، او شایستگی داشتن ثروت را دارد، زیرا آن را در راه انسانیت و بخشش به فقرا خرج می کند.

(۲۶) ای زن مرا به حال خود واگذار. تا در اطراف و اکناف زمین حرکت کنم شاید با کشته شدنم تو را از دست خود آزاد کنم و یا اینکه با کسب مال تو را از یک زندگی فقیرانه و غیرقابل تحمل نجات دهم.

- اگر تیر مرگ بر من پیروز شود، انسانی نیستم که از مرگ بترسم و مضطرب و آشفتن شوم. آیا در

برابر مرگ گریزی است؟ و آیا می توان مرگ را به عقب انداخت؟

- اگر در جنگ بر مرگ پیروز شوم، شما را از نشستن در اطراف خانه‌های میزبانان و نگاه کردن به خوراک و غذای دیگران باز داشته‌ام. (اگر در مهاجرت، گرفتار مرگ نشوم و به مال دست یابم شما را از تکدی‌گری رها نیده‌ام)

(۲۷) من انسانی هستم که بر سر سفره‌ام مهمانان گوناگون حاضر می‌شوند و آنها شریک مال من هستند و تو فردی هستی که ثروتت را به خود اختصاص داده‌ای و دیگران را از آن محروم کرده‌ای.
- آیا مرا مسخره می‌کنی در حالیکه که با استفاده از مال زیاد چاق و فربه شده‌ای و آثار ضعف و لاغرگی که به خاطر بخشش مالم به نیازمندان، اقوام، مهمانی فقرا و صبر و پایداری در مقابل گرسنگی بر چهره‌ام سایه افکنده است، می‌بینی و حال آن که ادای دین هم‌نوع و پاسداشت حقوق او انسان را به تلاش و امید دارد و انسانی قابل ستایش است که صبر کند و با بردباری و مقاومت در برابر ناملایمات به وظیفه‌اش عمل کند.

- من رزق و روزی خود را در میان انسانهای زیادی تقسیم می‌کنم و خود به اندکی از آن بسنده می‌کنم. خود، در زمستان که قحطی بر همه سایه می‌اندازد و مردم نیازمند می‌شوند، بخل نمی‌ورزم و مالم را به آنها می‌بخشم و برای نجات از مرگ به اندکی آب سرد اکتفا می‌کنم.
(۲۸) هر ثروتمندی، با داشتن ثروت زیاد به مقام متعالی نمی‌رسد، بلکه او با اعمال نیکی که با آن ثروت انجام می‌دهد به بزرگ‌منشی می‌رسد.

- از این رو، هرگاه ثروتی به دست آورم، از آن برای هم‌نوعانم سهمیه‌ای معین شده است که به آنها می‌بخشم تا از آن استفاده کنند.

(۲۹) و اگر دست انسانها به سوی زاد و توشه زندگی دراز کرده شود، من عجله نمی‌کنم زیرا هر که حریص‌تر باشد عجول‌تر است.

- این صفت پسندیده بدان دلیل در درونم هست که مردم را بر خود مقدم می‌دارم زیرا که بزرگواریترین و بخشنده‌ترین مردمان کسی است که خیر و برکتش به دیگران برسد و دیگران را بر خود ترجیح دهد.

(۳۰) و هرگاه نیازمند شوم مرا در مقابل ثروتمندی که در بخشش خود منت می‌گذارد، هرگز ضعیف و تسلیم نخواهید دید.

۳۱) دوستان و هم‌کیشان خود را در برابر حوادث گوناگون روزگار، تا زنده‌ام، حفظ می‌کنم زیرا که حیات آنها، مایه بقای من است همچنانکه آب باعث تداوم زندگی تشنگان است و انسان نمی‌تواند آن را ترک کند. در سالهای زندگی حقوق همسایه را رعایت می‌کنم و از جانب من به او ظلمی نمی‌شود و در میان قبیله به مانند کسی نیستم که در بین دوستان و اقوام سخن‌چینی کنم و رابطه آنها را به هم بزنم.

- و اگر باد پرده خانه همسایه‌ام را به طرفی بزند، چشم فرو می‌بندم تا اینکه بار دیگر پرده جای خود قرار گیرد و من ناموس همسایه را نبینم.

منابع و مأخذ

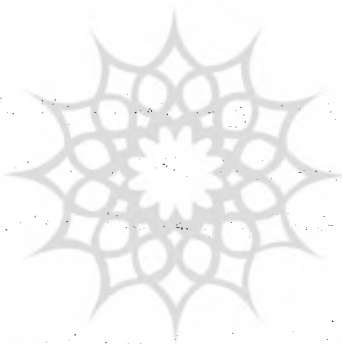
الف) کتابها

- ۱) عروة بن الورد، (۱۹۹۴م / ۱۴۱۴هـ) دیوان، شارح: ابن سکیت، بیروت، دارالکتب العربی.
- ۲) اصفهانی، ابوالفرج، (۱۴۰۷هـ / ۱۹۸۶) اغانی، تحقیق: سمیر جابر، بیروت، دارالفکر.
- ۳) حسون الراوی، مصعب، (۱۹۸۹) الشعر العربی قبل الاسلام بین الانتماء القبلی و الحسّ القومی، بغداد، دارالشؤون الثقافية العامة.
- ۴) الحوفی، احمد محمد، (بی‌تا) الحیاة العربیة من الشعر الجاهلی، بیروت، دارالقلم.
- ۵) رومی، وهب احمد، (۱۹۹۶ / ۱۴۱۶هـ) شعرنا القديم و النقد الجدید، الكويت، عالم المعرفة.
- ۶) الشایب، احمد، (بی‌تا) تاریخ الشعر السیاسی الی منتصف القرن الثانی، بیروت، دارالقلم.
- ۷) الشنفری، عمرو بن مالک، (۱۹۹۱ / ۱۴۱۱هـ) دیوان، تحقیق: امیل بدیع یعقوب، بیروت، دارالکتب العربی.
- ۸) شیخو، الاب، (بی‌تا)، المجانی الحدیثة، تحقیق، فؤاد البستانی، بیروت، دارالمشرق.
- ۹) المفضل الضبی، (۱۹۲۰م) المفضلیات، شارح: ابومحمد القاسم بن محمد بن بشار الانباری، بیروت، مطبعة الآباء الیسوعیین.
- ۱۰) عطوان، حسین، (۱۹۹۷م) الشعراء الصعاليك في صدر الاسلام و العصر الاموي، دارالجيل.
- ۱۱) _____، (۱۹۸۸م / ۱۴۰۸هـ) الشعراء الصعاليك في العصر العباسي الاول، دارالجيل.

۱۲) مروّة، محمدرضا، (۱۹۹۰م / ۱۴۱۱هـ) الصغالیک فی العصر الجاهلی، اخبارهم و اشعارهم، بیروت دارالکتب العلمیة.

(ب) مقالات:

- ۱- رجایی، نجمه؛ (۱۳۸۴) بیگانگی و گریز در شعر معاصر عربی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره ۱۴۸، صص ۱۰۷-۱۲۷.
- ۲- شریفیان، مهدی و تیموری، شریف: (۱۳۸۵) بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی، کاوش نامه مجتمع علوم انسانی دانشگاه یزد، شماره ۱۲، صص ۳۳-۶۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

Strangeness and Unfamiliarity of Saalike's Poetry in Illiteracy Period

Reza Afkhami Aghda (Ph.D)
Yazd University

Abstract:

Universalization of human beings in all periods of history has been witnessed of changes. Scientific and philosophical theories, external and internal realities, political events and so on, have provided the context for such changes and differences. Internal realities in tribal society during illiteracy period has provided the context for the acceptance of an antagonizing idea with such society. The outcome of this opposition has been internal escape and strangeness, negation of social tradition and custom, social differences and segregation in the opposition, nostalgia and dependence on ideals of humanity, in other words, hope for existing realities in illiterate society. The poetry of Saalik in this period manifests the picture of such thoughts and ideas. This article aims at some of the most important approaches of this period.

Key words: *poetry of illiteracy period, strangeness and unfamiliarity, Saalik, freedom*